

به استثناء همان دو سه قرن بعد از اسلام، آن هم به تقریب، می‌توان گفت، ایران هرگز دولت و حکومت ملی را به چشم ندید. چرا که دستکم دوهزار سال از دوهزاروپانصدسال تاریخ خود را، به مفهوم واقعی کلمه، در اشغال الیگارش‌ی و موناشرشی خودی یا بیگانه گذرانید. و در این راستا جز آن که سلاح در کف دوهزارسال تمام به مبارزه سپری کند، چاره‌ای نداشت.

دقت کنیم! در دوران پیش از اسلام، بجز دوره اشکانی که آراء محققان در رابطه با آن متکی به حدس و گمان است، حکومت‌ها خود را تافته جدا بافته می‌دانستند به طوری که حتی زبان دربار با زبان مردم متفاوت بود. در حقیقت هیچ سنخیتی میان مردم و حکومت‌ها نبود. پس از اسلام از آنهم بدتر شد. یعنی اشراف ایرانی جای خود را به اشرافیت تازی و ترک و تاتار و ترکمن و افغان... دادند. و لذا بافت فرهنگی مردم، از حاکمان کاملاً جدا بود. مگر در آن دوسه قرن آغازین که حکومتها از درون مردم عادی برخاستند.

در این صورت بی‌انصافی است، اگر ما ویژگی‌های بافت فرهنگی حاکمان را به مردم تعمیم دهیم.

در کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» فاکتورهای مستند، صحیح و واقعی از خصوصیات حاکمان ارائه می‌شوند. اما یکباره و هنگام نتیجه‌گیری «روح کلی حیات اجتماعی»، «کلیت روح جمعی ایرانیان»، «ملت ایران»، «فرهنگ جامعه» و ... وارد صحنه می‌شوند.

در مورد صفویه با تأمل در اسامی طوایف قزلباش، آشکار می‌گردد که حتی یک طایفه از آنها ایرانی نیستند.

روملو: (بازماندگان اسیران آناتولی)، شاملو: (اهل سوریه)، آستاجلو: (شاخه‌ای از شاملو)، تکه‌لو: (از آسیای صغیر)، افشار: (ترکمانان ساکن آذربایجان)، قاجار: (نامعلوم) دالفدر یا ذوالقدر: از توابع مصر و سوریه.

آنچه در مورد لشکرکشی به گرجستان و تجاوز و تعدی و رشوه‌خواری و فساد حکومتی بیان شده‌اند، مربوط به همین طوایف‌اند. که هر کدام بخشی از ایران را تیول خود ساخته بودند.

و اما بخش دوم در مورد برادرکشی، و قتل عام‌های خانوادگی، که نمونه‌های مشابهش را در میان ساسانیان نیز می‌بینیم، به تفصیل نسبی در این دفتر بیان کردیم. که به درگیری موناشری و الیگارشی مربوط می‌شوند. و در کتاب «سیر الیگارشی در ایران» نوشته آقای قاسمی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است، و اتفاقاً در این مورد دستکم ما با غرب تفاوتی نداریم. از یونان باستان، مصر باستان و روم قدیم، تا اروپا و امریکای امروزی به کرات نمونه‌هایش را دیده‌ایم. ترور کندی و درگیری کنونی کلینتون، دوگل در فرانسه، بوتو و ضیاء‌الحق در پاکستان (که البته در این گونه کشورها دخالت امپریالیسم را نیز به عنوان یک فاکتور باید به حساب آورد).

بدین ترتیب، ربط دادن نابسامانی‌های حکومتها به مردم ایران، جدای از بی‌انصافی محض، با موازین علمی نیز سازگاری ندارد.

۵- شاهان صفوی، از آنجا که هیچگونه پیوندی میان خود و مردم و سرزمین ایران نمی‌دیدند. چون دیگر حکومتگران پیشین خود را مسافر و در حال گذر می‌پنداشتند. و این از خصیصه‌های اساسی فرهنگ قبیله‌ای است، و لذا اگر کار نمایانی انجام داده، و اقدام مشعشی کرده‌اند.

اکثراً حالت مصرفی داشته است. آن همه نیرو و پول و امکانات که صرف ساختن مسجد و میدان و حمام و بازار و پل‌های متعدد شده است، در نظر آوریم. آیا عقلشان نرسیده، که چند کارخانه هم تأسیس کنند؟

به گواهی سیاحتی چون شاردن و کمپفر و دیگران، صنعتگران ایرانی در نوع خود، در جهان بی‌نظیر بودند، و وسایلی که در ایران تهیه می‌شدند، همگی از نوع عالی و ممتاز و درجه یک محسوب می‌شدند، که شرح آن‌ها را در اکثر سیاحتنامه‌ها می‌توان دید. اما سرمایه‌گذاری در صنایع به صنعتگران بستگی نداشت. در اروپا هم تاجران و ثروتمندان بزرگ بودند، که صنایع را توسعه دادند، و آنها را از حالت مانوفاکتور (کارگاهی و فردی) به کارخانه‌ای تبدیل نمودند. و در ایران این ثروت در اختیار شاهان و فئودالها بود. که اصولاً تفکرشان با توسعه صنعتی سازگار نبود. و شعورشان از حد ساختن حمام و مدرسه و مسجد و پل و بازار تجاوز نمی‌کرد. این بازرگانان بزرگ بودند، که به دلیل مسافرت‌های دائم، و دیدن و شنیدن تازگی‌ها، عقل اندیشیدن به مسایل مزبور را داشتند. اگر اغراق نباشد، پیشگام تحولات عظیم اروپا و انقلاب صنعتی، بازرگانان و نیز وزن بودند. و انگیزه خلاقیت و اختراع و ابتکار را در دیگر ملل اروپایی بیدار کردند. و در ایران جز در همان مقاطع کوتاه، هیچگاه فرصت برای بازرگانان آزاد پیش نیامد. و تجارت ابریشم که می‌توانست به عنوان مادر صنایع ایران آن روز، زمینه‌ساز توسعه باشد، به طور سنتی در انحصار شاهان بود.

در دوران صفویه و اندکی پیش از آن، اروپا در شاهراه توسعه صنعتی و تجاری قدم نهاده بود. و ایشان برای مبارزه با دولت مقتدر عثمانی

به لولوی ایران نیاز داشتند. در همین حد لولو و نه بیشتر. و هرگز اجازه نمی‌دادند، ایران به عنوان رقیبی نیرومند در شرق، در برابر ایشان عرض اندام کند، و در این هدف، تنها راه، کنترل شاهان و چند فتودال و زمین‌دار بزرگ بود که با موفقیت انجام می‌شد.

اکنون تنها نکته‌ای که به عنوان سوالی رنج‌آور خودنمایی می‌کند، موضوع منارجنبان و حمام معروف و... مواردی از این دست می‌باشند، که حاکی از وجود نبوغ‌ها و استعداد‌های شگفت‌انگیز در جامعه آن روز ایران‌اند. البته بعضی از آثار مزبور را به شیخ بهایی نسبت می‌دهند، اما در این بحث شخص بخصوصی مورد نظر ما نیست. به هر حال زمینه برای بروز چنان استعدادهایی فراهم بوده است. از طرفی یکی از عوامل عمده شکست‌های ایران در برابر عثمانی، نداشتن سلاح‌های گرم بوده است. و لزوم برخورداری از یک نیروی دریایی قدرتمند، و کشتی‌های جنگی احساس می‌شده است. چرا از آن نبوغ‌ها در این زمینه‌ها استفاده نشد، و به منارسازی و حمام و پل و... بسنده کردند؟ زیرا دستکم شاهان می‌بایست در زمینه مسایل نظامی حساسیت به خرج می‌دادند.

و اما در زمینه علوم و فنون، از موضوعات مذهبی که بگذریم، در هیچ رشته دیگر فعالیتی به چشم نمی‌خورد. حتی در عرصه شعر و ادب، شاهان صفوی روشی در پیش گرفتند که اکثر شاعران و ادیبان ایران را ترک کرده، راهی دیار هند شدند.

در مسایل مذهبی تعصبات شدید، دامن زدن به اختلافات مذهبی، «شاه اسماعیل اول هنگامی که در سال ۱۵۰۱ تبریز را متصرف شد، فرمانی صادر کرد که مردم در میدانها زبان به دشنام و لعن ابوبکر و عمر و

عثمان (رضی الله عنهم) بگشایند، و هرکس که در صدد مخالفت برآید، سرش را از تن جداکنند.»^۱ و یا «تعقیب و کشتار سنیان و غلات شیعه، در هر جایی که سلسله صفویان استوار گشت وقوع یافت.»^۲ و یا: «تمام فرق بد دین، صوفی، و هر آزاد فکری نیز مورد تعقیب و ایذا واقع می‌شد. و بالنتیجه دانش غیر مذهبی و فلسفه نیز مطرود بود.»^۳

با توجه به تمامی مطالب گفته شده، اکنون به این نظریه توجه کنیم: «در ایران هیچ تحولی به چشم نمی‌خورد، نه در زمینه علوم انسانی که هرچه بود، دنباله گذشته بود، و نه در زمینه علوم دیگر. این خود نشانه سکون و ادامه حیات گذشته است. و این سکون نشان می‌دهد، که نیاز جدیدی حس نمی‌کند، و از تحولات نفاط دیگر جهان بی‌اطلاع است.»^۴ نویسنده گرامی این عبارت مشخص نفرموده‌اند، که این مشکل ناشی از چه عواملی بوده است؟ در عین حال آن گونه هم نیست که ایشان نوشته‌اند. و این بستگی دارد، به آن که ما تحول را چگونه معنی کنیم؟ «بهره‌کشی بی‌رحمانه فتودالی از یک طرف، و قحطی‌های پی‌درپی از طرف دیگر، شورش‌های روستایی بسیاری را باعث شد.»^۵ و یا: «در دوران صفویه بهره‌کشی از قشرهای پایین شهری نیز به شدت رواج داشت. نخستین شورش‌های پیشه‌وران و قشرهای پایین شهری در سال ۹۷۹ هجری (۱۵۷۱م) آغاز شد و تا سه سال دوام یافت.»^۶

۱- تاریخ ایران، ترجمه آقای کشاورز، ص ۴۷۸.

۲- همان.

۳- همان.

۴- جامعه‌کشی نخبه‌کشی، ص ۴۸.

۵- از گات‌ها تا مشروطیت، آقای فراهی، ص ۱۷۳.

۶- همان - ص ۱۷۶.

البته در منابع مختلف این شورش‌ها را با روایات مختلف نقل کرده، و تاریخ آنها را نیز با اختلاف بیان نموده‌اند. اما در این که در دوران صفوی، شورش‌ها و قیام‌های متعدد و خونینی روی داده‌اند، تردیدی نیست. برخورد حکومت با این امواج اعتراض چنان خشن و بی‌رحمانه بود، که گاه به صدور فرمان قتل عام و کشتار زنان و کودکان بی‌گناه می‌انجامید. نظیر آنچه در لشت‌نشا در زمان عباس اول روی داد. گاه نیز حکومت چنان در مانده می‌شد که به روحانیون پناه برده، از ایشان فتوی می‌طلبید. مثلاً طهماسب اول که سرانجام به روحانیون متوسل شد، و به گفته حسن روملو «علما نیز به قتل ایشان فتوی دادند»^۱

به طور کلی، و بنا به منابع تاریخی در دوران صفوی، به طور متوسط هر پنج تا هفت سال یک شورش روی داده، که گاه تا سه سال هم به طول انجامیده‌اند. و لذا می‌توان گفت که در این مدت مردم ایران هرگز بی‌کار نشستند، و دست روی دست نگذاشتند. بدین ترتیب باید از نویسنده گرامی عبارت فوق خواست تا عبارت «در ایران هیچ تحولی به چشم نمی‌خورد.» را خودشان تفسیر بفرمایند.

ما برای نمونه و به منظور آگاهی خوانندگان گرامی، به تعدادی از شورش‌های مزبور اشاره می‌کنیم، و برای پرهیز از تکرار و دوباره‌گویی، همگی را از یک منبع می‌آوریم.

از شورش‌ها و قیام‌های دوران صفوی، به ذکر نام و قید تاریخ آن به شکل فهرست بسنده کرده، هر جا نیاز به شرح باشد، به اختصار اشاره می‌کنیم.^۲

۱. از گات‌ها تا مشروطیت، آقای فشاهی، ص ۱۷۷.

۲. ابن‌آمار کلاً از تاریخ ایران، ترجمه آقای کشاورز، اخذ شده است.

- ۱- در سال ۱۵۲۶ عصیان ایل اوستاجلو.
- ۲- در سال ۱۶۳۱ عصیان ایل تکه‌لو و غارت شهر تبریز.
- ۳- در سال ۱۵۲۹ عصیان دوالفقار بیک امیرکلهر، محاصره بغداد و تصرف سراسر عراق عرب. وی از سران عشایر کرد بود.
- ۴- در سال ۱۵۳۵ عصیان امیردوباج، خان بیه پس گیلان.
- ۵- در سال ۱۵۳۸ عصیان شخصی به نام محمد صالح بتیکچی از بزرگان محلی استرآباد و استمداد از خان ازبک.
- ۶- در سال ۱۵۴۰ عصیان در رسمتدار.
- ۷- در سال ۱۵۴۱ عصیان در خوزستان.
- ۸- در سال ۱۵۳۵ عصیان عمومی پیشه‌وران و بینوایان شهری و روستایی هرات.
- ۹- در سال ۱۵۵۰ عصیان ایل یاک ترکمن به رهبری «آبا».
- ۱۰- در سال ۱۵۳۸ عصیان القاس میرزا برادر تنی طهماسب اول.
- ۱۱- در سال ۱۵۴۷ درگیری دو ایل افشار و ذوالقدر.
- ۱۲- در سال ۱۵۷۸ عصیان دوباره مردم گیلان.
- ۱۳- در سال ۱۵۷۱ عصیان مردم تبریز.

توضیح آن که مورخان درباری، چون حسن روملو و اسکندر بیک منشی از شورشیان با عناوین اجلاف، اجامر، رنود و اوباش. یاد کرده‌اند. و این سنت سنیه را که از عهد داریوش در ایران باب شده بود، به جای آوردند. و علما و فقهای نافذالکلمه‌ی شیعه فتوایی نوشته، اعلام کردند که قتل اجامر و اوباش تبریز، امری است مشروع.^۱ قیام مزبور دو سال به طول انجامید و سرانجام با اعزام سپاه جرار منکوب شد.

۱- شاید موضوع را نزد علمای مزبور وارونه جلوه داده‌اند، و گرنه احتمالاً چنین فتوایی صادر نمی‌شد.

عصیان شاه وردی‌خان، امیر لرستان.	۱۴- در سال ۱۵۹۸
عصیان شاهزاده رستم میرزا در خراسان.	۱۵- در سال ۱۵۹۸
عصیان یولی‌بیک در اصفهان.	۱۶- در سال ۱۵۹۰
عصیان احمدخان لاهیجانی در گیلان.	۱۷- در سال ۱۵۹۰
عصیان سیدمبارک در اردبیل.	۱۸- در سال ۱۵۹۶
عصیان بزرگ مردم گیلان بر اثر سنگینی مالیاتها.	۱۹- در سال ۱۶۲۹
عصیان ملوک ارمنی.	۲۰- در سال ۱۷۰۰
عصیان مردم تبریز.	۲۱- در سال ۱۷۰۹
عصیان لزگیان و اقوام دیگر داغستان.	۲۲- در سال ۱۷۱۱
تسخیر شماخی و قتل عام شیعیان.	۲۳- در سال ۱۷۱۲
عصیان کردان.	۲۴- در سال ۱۷۱۵
عصیان ایل ابدالی.	۲۵- در سال ۱۷۱۶
عصیان ایلان شاهسوان.	۲۶- در سال ۱۷۱۷
شورش ارمنیان تحت رهبری داود بیک.	۲۷- در سال ۱۷۲۲
شورش لرها.	۲۸- در سال ۱۷۲۰
شورش بلوچ‌ها.	۲۹- در سال ۱۷۲۱
شورش ملک محمود سیستانی.	۳۰- در سال ۱۷۲۳
شورش غلجه‌زایی‌ها.	۳۱- در سال ۱۷۰۹

توضیح آن که این شورش‌ها به سرعت گسترش یافتند، و به یورش افغانها و انقراض سلسله صفوی ختم شدند.^۱

آمار مزبور، مشتق از خروارها نارضایتی و عصیان مردم ایران علیه بیگاتگان صفوی به شمار می‌روند، و هرچندگاه برخی از فتودالها و اعیان

۱- این بخش اقتباس از تاریخ ایران، ترجمه آقای کریم کشاورز بود.

ناراضی در رأس شورش‌ها قرار می‌گرفتند، تغییری در اصل مسأله ایجاد نمی‌کند.

ناگفته نماند، که در زمان عباس اول، شرایط ایران و تضادهای داخلی حکومت، موجب تقویت جبهه موناشری علیه الیگارشی گردید. و عباس اول را در ردیف مقتدرترین موناشرس‌ها بعد از اسلام قرار داد. عباس اول با کوتاه کردن نسبی دست الیگارشی، و انجام پاره‌ای اصلاحات موجب رونق تجارت و صنعت گردید. اما اولاً به دلیل زودگذر بودن این دوران و ثانیاً عدم تغییر در ساختار کلی نظام تولید، تحول اساسی ایجاد نکرد.

نکته قابل ذکر در این بخش، محبوبیتی نسبی است که عباس اول و پس از وی نادر در میان مردم کسب کرده‌اند. در این مورد باید گفت: اولاً این امر ناشی از درگیری موناشری و الیگارشی است، که قاعدتاً مردم طرفدار موناشرس را می‌گیرند، و پیش از این دلایل آن را شرح داده‌ایم. ثانیاً انتقال این موضوع توسط مورخان درباری، و شاخ و برگ دادن به رویدادها و بزرگ‌نمایی اقدامات معمولی است.

ثالثاً مسأله مقایسه بین بد و بدتر است، و طبیعی است که عباس اول نسبت به دیگر شاهان صفوی از امتیازاتی برخوردار بوده است.

رابعاً موضوع برقراری امنیت ظاهری در زمان موناشرس‌های قدرتمند، نسبت به دوره‌های هرج و مرج و مرطه سلطه الیگارشی است. که اتفاقاً در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» بدان اشاره شده است. «مردم و حاکمیت، امنیت اجتماعی به معنی وسیله کلمه را با نظمیه، امنیه و کلاتری... و شکنجه و کشتار عوضی گرفته‌اند.^۱» ظاهراً سخن درستی به نظر

می‌رسد. اما به یاد آوریم، که موضوع امنیت در جوامع جهان سومی، موضوع مرگ و تب است. حساب بد و بدتر است. و این طبیعی است که مردم در مقابل مرگ به تب راضی شوند. در کشورهای عقب‌مانده امروز نیز هرگاه امواج آزادی‌خواهی اجتماعی به حرکت درمی‌آیند، ارتجاع داخلی و استعمار خارجی دست در دست یکدیگر، با ایجاد هرج و مرج و ناامنی ساختگی، شرایطی ایجاد می‌کنند، که مردم سرانجام به دیکتاتوری و آن امنیت‌کذایی تن درمی‌دهند.

مردم کشورهای عقب‌مانده هم، زود فریب می‌خورند. بهترین و نزدیکترین نمونه، حکومت رضاخان بود. و خواهیم دید چگونه استعمار انگلیس و زمین‌داران و اشراف آب را گل‌آلود کردند، تا حدی که روشنفکران جامعه هم فریب خوردند. متأسفانه هیچگاه مردم ما دشمن اصلی را نشناختند، و ندانستند که او آنقدر موذی و حيله‌گر است، که دست خود را به آسانی رو نمی‌کند. و نیز نمی‌دانستند که او تنها در چارچوب نظام خاصی قادر به ادامه زندگی است. و لذا حتی در صورت پیروزی بر او بلافاصله در صدد ترمیم نظام برمی‌آمدند، نه از بین بردن و منهدم کردن آن در نتیجه همچنان به حیات خود ادامه می‌داده است. دلیل این امر را در جای دیگری باید جستجو کرد، نه اینجا. و به موقع خود بدان علت‌ها اشاره کرده و باز اشاره می‌کنیم. در «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» آمده است: «وجود و حضور امنیت به اعتبار جامعه‌شناسی آن از لوازم فعالیت اقتصادی است^۱» در اروپا امنیت به اعتبار جامعه‌شناسی آن آرام، آرام با فرهنگ مردم عجین می‌شد، و احزاب و

تشکیلات سیاسی نقش اساسی را در این میان برعهده داشتند. در حالی که مردم ما از این مواهب بی‌بهره بودند. وقتی قانون، براساس نیاز افراد جامعه، و شرایط اجتماعی و از طریق مجاری حزبی به ارگانهای قانون‌گذاری می‌رسد، ضامن اجرایش را از پیش آماده کرده است. اما قانونی که سلطان حسین صفوی از درون حرمسرایش صادر می‌کرد، معلوم بود چه سرنوشتی پیدا می‌کند. در یک کلام، قانون تا قبل از انقلابهای بورژوازی، هیچگاه در جهت خواست افراد جامعه نبود. اگر مونارش حاکم بود، که اراده مونارش قانون محسوب می‌شد. و اگر الیگارشی قدرت را به دست داشت، خواسته‌های ایشان.

نویسنده محترم کتاب مزبور، تحت عنوان «وضعیت ایران مقارن با تحولات اروپا» به مجملی از تجاوزات و تعدی‌های مداوم که نسبت به مردم و در دربارها، توسط حاکمان نسبت به یکدیگر صورت می‌گرفته است، می‌پردازند و ناگهان نتیجه می‌گیرند: «اما فراموش نشود که این امنیت [همان امنیت کذایی] برخاسته از متن فرهنگ جامعه ایران است. و اگر بد است و مشنوم و اگر مقصری دارد، خود جامعه ایرانی است.» جل‌الخالق! معلوم نیست ایشان چگونه به این نتیجه رسیده‌اند! از اولین آثار مکتوب ایرانی که سالها و قرن‌ها سینه به سینه نقل شده‌اند، یعنی گات‌ها و کلیه اندیشه‌ها اعم از فلسفه و شعر و داستان و افسانه و اسطوره و حماسه و عرفان و اخلاق و حتی نوشته‌های کسانی چون نظام‌الملک، که خود در رأس حکومت قرار داشته‌اند، و خلاصه هرآنچه را که می‌توان در یک کلام، به گفته ایشان مجموعه الگوهای رفتاری و فکری جامعه ایران به حساب آورد، این است: بنی‌آدم اعضای یک پیکرند، که در آفرینش ز

یک گوهرند. جامعه‌ای که قرن‌ها با اعتقاد گفتار و کردار و پندار نیک زیسته است، و مورخان بیگانه نیز به خصلت‌های عام انسانی‌اش ستوده‌اند، مرتکب چه گناه و تقصیری شده است؛ که باید چنان جبارانی بر او حکومت کنند؟ انصافشان کجاست؟ مگر این مردم برای آزادی و عدالت کم قربانی داده‌اند؟ چرا راه دور برویم؟ پس از صدها سال تحمل دیکتاتوری‌های خون‌آشام، در فاصلهٔ مهر ماه تا پایان سال ۵۷، این جامعه تقریباً به حال خود رها شده بود. حاکمیت شکست خورده از خدا می‌خواست، ناامنی و دزدی و قتل و جنایت در جامعه روی دهد، و مردم به جان هم بیفتند. نظیر کشورهای دیگری که تا حکومتها دچار تحول شدند، دهها فرقه و گروه سربرآورده کشورها را ناامن نموده، کشت و کشتار به راه انداختند. (به طور عمده کشورهای بلوک شرق و اتحاد شوروی) اما مردم ایران چنان رشدی از خود نشان دادند، که حیرت و اعجاب جهانیان را برانگیختند. در این مدت نه تنها ناامنی بوجود نیامد، که اصولاً آمار جنایت و دزدی و... به صفر رسید. و افراد جامعه از هر قوم و زبان در سراسر مملکت، خود اداره امور را به دست گرفتند، و شعور و آگاهی بالای اجتماعی خود را به نمایش گذاردند. چنین موردی در تاریخ بی‌مانند و استثنایی است. و سندی غیرقابل انکار در رد اتهامات مزبور است.

بنابراین همانگونه که در آغاز این دفتر ذکر گردید. باید در داوری‌هایی از این دست، بین حاکمان و مردم مرزبندی نمود، و همه را به یک چوب نراند. در هیچ دوره از تاریخ و در هیچ کجای جهان و هیچ جامعه‌ای، فرهنگ حکومتیان بر فرهنگ مردم انطباق نداشته است، و

فرهنگ هر طبقه اجتماعی از ویژگی‌های خاص آن طبقه، برخوردار بوده است. و حتی گروه‌هایی از مردم، آنگاه که بر مسند قدرت جای می‌گرفته‌اند، به سرعت تغییر ماهیت می‌داده‌اند. کسانی چون صفویه، افشاریه و حتی سلسله‌های ایرانی، چون صفاریان و دیلمیان که از متن مردم برخاسته بودند، به محض قرار گرفتن در چارچوب نظام اجتماعی - اقتصادی و در موضع حاکمیت آن، تغییر ماهیت می‌داده‌اند. در اینجا ممکن است سؤال شود، مگر نظام همان جامعه نیست؟ در پاسخ همان گونه که گفته شد، هر نظام اجتماعی دارای اقشار و طبقات گوناگون است، که هر یک فرهنگ خاص خود را دارد، از سوی دیگر مسأله روابط فرهنگ و نظام اجتماعی در جوامع شرق و غرب متفاوتند، و گاه فرهنگ و اندیشه‌ای می‌تواند، مستقل از نظام اجتماعی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر در جامعه‌ای نظام اجتماعی عقب مانده باشد. صددرصد دلیل عقب ماندگی فرهنگی نمی‌تواند بود. و به همین دلیل در جامعه‌شناسی نوین مبحثی مستقل بدان اختصاص یافته است. و ما برای پرهیز از اطاله کلام، بصورتی فشرده و ذکر نمونه‌هایی مشخص، ماحصل مبحث مزبور را بیان می‌کنیم.

وقتی می‌گوییم، گاه ممکن است اندیشه و فرهنگ جامعه‌ای مستقل از نظام اجتماعی - اقتصادی‌اش باشد، سخنی برخلاف قانون رابطه متقابل زیربنا و روبنا نگفته‌ایم. بلکه این امر خود تأییدی بر صحت قانون مزبور است. اما روند خاص جوامع شرقی موجد، چنان وضعی شده است.

در جوامع غربی و عمدتاً جوامع کلاسیک اروپای غربی، سیر تکاملی

جامعه‌ها روی یک خط مستقیم صورت گرفت. و هر جامعه پس از یک بار گذر از یک مرحله تاریخی، به مرحله بعدی رسید، و طبعاً در هر مرحله بین زیربنا و روبنا تطابق کامل موجود بود، و اگر چه نه با قاطعیت، اما می‌توان گفت، که سیر تحولات فکری مثلاً در زمینه ادبیات و هنر از کلاسیسیسم و رمانتیسیسم تا سوررئالیسم و دادایسم و کویسم، تحولات اجتماعی - اقتصادی جامعه‌های غربی را از فنودالیسم تا امپریالیسم نمایندگی نمودند. و هر مرحله پس از گذراندن حیات طبیعی‌اش مرد، و اجزاء ماندگارش در مرحله بعد و مکتب بعدی، زندگی نوینی را آغاز کرد.

جوامع شرقی، و اختصاصاً ایران که موضوع بحث ماست، گویی روند دگرگونی‌های تاریخی خود را در مسیری دایره‌ای شکل طی کردند. مسیری دستکم بیست و پنج قرنی را. اختلاف از آنجا آغاز شد، که از یک سو به دلیل دخالت عوامل فنودال در روند سرمایه‌داری، و از سوی دیگر دخالت عوامل بیرونی، مانند تهاجمات که هر از چند قرن یک بار تکرار می‌شد، جامعه مجبور بود مسیر رفته را دوباره از نو آغاز کند. در حالی که اندیشه و فرهنگ هم اگر چه مورد تهاجم واقع می‌شد، اما ویرایش به گونه‌ای نبود که نیاز به تکرار مسیر باشد. آنگاه که خانه‌ای بر اثر زلزله یا بمباران ویران می‌شود، تصویر خیالی آن در ذهن ما سالم باقی می‌ماند. و لذا خیال ما نیاز به بازسازی ندارد.

اکنون که خانه دوباره بنا شده است، و اگر نه صددرصد، اما بالاخره با طرح پیشین متفاوت است. طرح ذهنی خانه نخستین نسبت به دومی دارای استقلال است. فنودالیسم حداقل پانزده قرن در ایران سابقه

دارد. در حالی که اندیشه و فرهنگ جامعه در قالب فرهنگ فتودالی باقی نماند. چه بسا پیدایش اندیشه‌های آرمانی و تنوع و تکثر آنها در جامعه ایرانی، ناشی از همین فعل و انفعالات بوده باشد. درحقیقت، اندیشه می‌کوشد، حصار تنگ و قالب تکراری را بشکند، و خود را رها سازد.^۱ ولذا به جای آنکه اندیشه جامعه‌ای بر قامت عمل باشد، هر اندیشه قبایی بر تن اندیشه پیشین می‌شود. شاید یکی از دلایل اساسی پیدایش اندیشه‌های مساوات طلبانه، در هیأتی بیمارگونه، همین مسأله بوده باشد. که اغلب نیز به شکست می‌انجامیده‌اند. و همین مطلب بر پیچیدگی فرهنگ جامعه ایران افزوده است. نکته‌ای دیگر در همین ارتباط بنای فرهنگ اندیشه ماست. این سخن نه لاف و گزافه که حقیقتی انکارناپذیر است. اگر نگوییم صددرصد، به جرأت می‌توان گفت، رگه‌هایی از بسیاری به اصطلاح نوآوریهای غرب را در آثار اندیشمندان ایران می‌توان یافت. این مطلب سوای تأثیری است، که ما بر تمدن غرب گذارده‌ایم، تأثیری که پس از آشنایی غربیان با فرهنگ ما و پس از جنگهای صلیبی صورت گرفت. بلکه منظور اندیشه‌ها و مکتبهای است، که در همین قرن توسط متفکران و هنرمندان غرب مطرح شده‌اند. نظیر اگزیستانسیالیسم و یا دیالکتیسیسم، سوررئالیسم و ... و این خود موضوع جالب و جذابی را پیش روی اندیشمندان و محققان ما می‌گشاید، و جای

۱- هرچه خواهم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل گردم از آن حقیقت آن که هر یک از مباحث این دفتر خود نیازمند کتابهای جداگانه‌اند، و از سویی لازم است، تا در راستای اهداف این دفتر، اشاره‌ای بدانها صورت گیرد، و لذا بدین صورت درمی‌آیند، که جز شرمندگی برای نگارنده، حاصلی بیار نمی‌آورند، و درست بدان می‌ماند، که از هر غذایی به انگشتی بسنده کنیم. در آن صورت نه آشپز از کار خود راضی است، و نه میهمان می‌فهمد چه خورده است. با این همه، این هم خودش یک جورش است دیگر.

فراوان دارد، برای تحقیقات و بررسی‌های ناب و مفصل، و این همه اعجاز فرهنگ، اندیشه و نبوغ ملی ما است، که آنگونه متهم شده و مورد تخطئه قرار گرفته است. در جایی دیگر می‌خوانیم: «در زمان صفویه تجارت و صناعت داخلی عمدتاً انحصاری بود و بی‌ثبات. تجارت عمده توسط وابستگان درباری انجام می‌گرفت، و صناعت نیز تقریباً به همین نحو بود.»^۱ خوب بر منکرش لعنت! سخن کاملاً بجا و درستی است. و یا در جای دیگر می‌خوانیم: «هیچ جنبنده‌ای در کار سودآوری نمی‌توانست فعالیت کند، مگر اینکه به طریقی به یکی از این رجال وصل شود.»^۲ طبعاً در این مورد هم تردیدی نیست. اما یکبار به این عبارت برمی‌خوریم: «و به علت ناامنی و فساد اخلاق مدنی، مردم نیز قادر به فعالیت چشمگیر و شرکت در اقتصادی فعال و متحول نبودند، و در نتیجه در دورانی که بیش از همیشه نیاز به تحرک مدام بود، ایران از حمایت مردم خود محروم گردید.»^۳ و یا: «اخلاق مدنی حکایت از فساد بی حساب داشت. و به‌ویژه رشوه بیداد می‌کرد. ظلم و تعدی به رعیت از طرف عمال حکومت از حد خارج شده بود، گویا ملک ایران آفریده شده بود که چنین روابط اجتماعی بیافریند.»^۴ و بعد سخن از دلال‌بازی، پانزده هزار روسپی در اصفهان، و پایتخت مرشد کامل! و اعتیاد اعیان و یانوانشان به مخدرات و مکفیات و معاجین... همه را داشته باشید! و حالا این عبارت: «جامعه ایرانی در کلیت روح جمعی خود، با آنهمه سابقه و

۱- جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، آقای علی رضا قلی، ص ۴۲.

۲- همان - ص ۴۵.

۳- همان.

۴- همان - ص ۴۶.

دبده و کبکبه، به علت بی‌لیاقتی، ناتوانی و درماندگی کم‌وبیش مزمن...
نداشتن روحیه سخت‌کوشی...»^۱

جل‌الخالق! گفت: «حسن و حسین هر سه دختران معاویه بودند!»
نمی‌دانیم مشکل از شیوه عبارت پردازی است، یا فهم قاصر و نارسای
ما؟ سخن از زور و اجحاف و تذبذب و دلالت‌بازی و... رجال و درباریان
است که ایرانی نیستند. در این صورت چه ربطی به اخلاق مدنی دارند؟
پانزده هزار روسپی، سوغاتی مثلاً جهاد آقایان بوده، که به کمرشان بزنند
مردم چه نقشی در این میان دارند؟ مردم مگر جز شورش و عصیان راه
دیگری هم برای ابراز نارضایتی خود دارند؟ روابط اجتماعی ملک
ایران، جامعه ایرانی، کلیت روح جمعی ایرانی و... از ۱۵۰۱ که قدم
نحس اسماعیل به تخت رسیده تا ۱۷۲۲ که سلطان حسین بی‌کفایت تاج
خود را تسلیم محمود افغان کرد، ۲۲۰ سال فاصله است. که در این مدت
دستکم ۳۱ شورش و عصیان برپا شده است، یعنی بطور متوسط هر هفت
سال، یک قیام روی داده است. و این عملکرد روح جمعی جامعه ایران،
مردم، ملت و فرهنگ ایشان است. اگر منظور دربار و رجال و اشرافیانند،
پس روح جمعی مردم این وسط چکاره است؟ اگر مقصود مردمنده، به
کدام گناه بی‌لیاقت، ناتوان، درمانده و... شده‌اند؟

شاید انتقادات زیادی بر مردم ما وارد باشد. اما دلیل و مدرک و سند
علمی می‌خواهد. نه این که ما فساد دربار را عنوان کنیم، گناهِش را پای
مردم بنویسیم.

۱. جامعه‌شناسی سبزه‌کشی، آقای علی‌رضاقلی، ص ۴۹.

از یک طرف می‌گویند، صنعت و تجارت و هر فعالیتی انحصاری است، از آن سو مردم را به عدم حمایت از مملکت محکوم می‌کنند. چه بسا که گروه زیادی از مردم ما که کمتر با مطالعه سروکار دارند، و قادر به تحلیل و نقد و تحقیق نیستند، وقتی این مطالب را بشنوند، باور کنند، و از خودشان سلب اعتماد نمایند. درحالی که بدون اغراق و غلو و ملاحظه، ملت ما از غیورترین ملت‌های جهانند. و این را در سراسر تاریخ خود ثابت کرده‌اند.

و اصولاً جز مدت زمان کوتاهی که چند سلسله ایرانی بر ایران حکومت کردند، کدامیک از شاهان از جمله صفویه ایرانی بوده‌اند، شاهان و رجالی که با ایران و فرهنگ ایرانی بیگانه بودند. اگر قرار است از ملت انتقاد بشود، باید به گونه‌ای باشد، که روح غیرت و شهامت را در ایشان زنده کند، و این ممکن نیست مگر همانطور که گفته شد، مستند و متکی به مدارک قطعی و مسلم باشد. نه آن که گناه نخبگان خیانت پیشه ضد مردم را گناه مردم قلمداد کنیم.

پیام آوران فلاکت

از آنچه بطور پراکنده گفته شد، احتمالاً می‌توان چنین نتیجه گرفت: جنید و حیدر مدتی را در دربار اوزون حسن سپری کردند، که از جزئیات اقدامات ایشان در آن دوره اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما می‌دانیم در دربار اوزون حسن به دلیل وجود دسپنیا خاتون، مملو از کشیشان و راهبان اروپایی بود. تردیدی وجود ندارد، و از قدیم‌الایام نیز مرسوم بوده، که در این گونه موارد تعدادی جاسوس و مأمور همراه این گروه‌ها می‌فرستاده‌اند. بخصوص که در غرب روی اوزون حسن برای مبارزه با عثمانی‌ها حساب زیادی باز کرده بودند. این افراد با مشاهده جنید و خصوصیات وی و نفوذ معنوی او در پیروانش متوجه شدند، که با تشکیل یک دولت شیعه در ایران بسیاری از اهدافشان متحقق خواهد شد، و لذا او را به این امر تحریش کردند. جنید کشته شد، اما حیدر از کودکی زیر نظر ایشان بزرگ شده بود. به‌ویژه که مارتا زن حیدر، دختر دسپنیا مجری نیات اروپاییان بود. و بسا که اسماعیل با نقشه‌های وی به قدرت رسید. ضمناً فراموش نکنیم، که قبیله‌های روملو و قره‌مانلو و استاجلو به‌ویژه روملو اصلاً از وابستگان اروپاییان بودند. و چون صفویان در عمل

بزرگترین خدمت تاریخی را به اروپاییان نمودند. نمی‌توان تردید کرد، که در روی کارآمدنشان اروپاییان نقش اساسی داشته‌اند.

از دوران طهماسب صفوی ورود سفیران اروپایی به ایران به طور رسمی شروع شد. در گذشته این رابطه از دوره ایلخانان آغاز شده بود. آنتونی جنکینسون نماینده شرکتی انگلیسی وارد شماخی شد و تجارتخانه‌ای برای صدور ابریشم تأسیس کرد. ۶۳-۱۵۶۱ دالساندری سفیر ونیز، به منظور اتحاد پیمان نظامی علیه ترکیه وارد شد، و ظاهراً توفیقی نیافت. روابط سیاسی و تجاری با روسیه، روز به روز در حال توسعه بود.

در سال ۱۵۹۸ دو برادر انگلیسی، به نامهای آنتونی و ربرت شرلی وارد قزوین شدند. و در امر اصلاحات نظامی عباس، وی را یاری نمودند. عباس اول، به ایجاد رابطه با دول اروپایی علاقه فراوان داشت. سفیران آلمان، اسپانیا و پرتغال به ایران آمدند، و عباس آنتونی شرلی و حسین بیک را روانه اروپا و دربارهای مسکو، آلمان، اسپانیا و واتیکان نمود. در سال ۱۶۰۰ شرکت انگلیسی «است - ایندیا» تأسیس شد، و عباس اول در ۱۶۱۴ فرمانی صادر کرد و تسهیلاتی برای کشتیهای شرکت مزبور فراهم آورد. در ۱۶۲۰ کشتیهای جنگی شرکت مزبور، ناوگان پرتغال را در بندر جاسک شکست داد. در ۱۶۲۳ آن شرکت ناوگانش را در اختیار عباس گذاشت، تا هر مز را تصرف کند.

در تمام مدت به فکر شاه کبیر!!! و درباریان بزرگوارش نرسید، از این دولتهای مترقی برای کشتی‌سازی، اسلحه‌سازی و صنایع دیگر یاری بخواهند. تنها اقدامات مشعشع حاکمان از آن دوره به بعد این شد، که نام

خود را بر آثار دیگران که در گذشته بودند بگذارند. همانگونه که عباسیان هرجا نام اموی‌ها بود پاک کردند و نام خود را بر آن گذاشتند. و حال آنکه امانت و شرافت حکم می‌کرد. آثار گذشتگان هرکه بودند، به نام خودشان باقی بماند.

به هر حال از زمان صفویه دول اروپایی جای پای خود را در ایران محکم نمودند.

www.KetabFarsi.com

تا فجر...

در ۱۷۲۲ سلطان حسین تاج شاهی را دودستی تقدیم محمود افغان کرد. زیرا که حتی شاهسونها یعنی مدافعان و سپاهیان ویژه شاه از حمایت او سرباز زدند. در سراسر دوران صفوی اثری از نخبگان، حتی از قماش نظام‌الملک و خواجه رشیدالدین فضل‌اله نمی‌بینیم. دولت صفوی بیش از آنکه به یک حکومت شبیه باشد، سپاهی را می‌مانست که سرزمین بیگانه را اشغال کرده باشد. ضمن مطالعه تاریخ مغول و صفویه چندان تفاوتی بین آندو مشاهده نمی‌کنیم، مگر دوران عباس اول، که یادآور دوران الجایتو و ابوسعیدمغول بود. اگرچه هیچ‌کس از شاه بی‌کفایت صفوی حمایت نکرد، و این در تاریخ دولتها کم سابقه است. در عوض مردم قهرمان ایران، همانها که برخی با کم‌لطفی، ناتوان، درمانده و بی‌لیاقتشان می‌پندارند، بدون اتکا به دولت، و کاملاً مستقلانه از وجب به وجب شهرها و روستاهای خود دفاع کردند. بسیاری از شهرها و روستاها حتی مدت هفت سال تمام دلیرانه پایداری نمودند، و هرگز تسلیم افغانها نشدند، مانند شهرهای کاشان، خوانسار، یزد، بندرعباس، کهگیلویه، گیلان و مازندران و آذربایجان و ... «برخلاف تصور حزین،

مقاومت شهرها و روستاهای ایران در مقابل اشغالگران افغان محض هواداری آنان از شاهان صفوی نبوده، زیرا سیستم ظلم و جور اقتصادی، اجتماعی و ملی در دولت صفویه، نارضایتی عمیق توده‌های مردم را برانگیخته بود.^۱ در این دوره شکل دیگری از مبارزه نیز بوجود آمد، و در گوشه و کنار ایران، افرادی با انتساب دروغین به خاندان صفوی خود را شاه خوانده، به مبارزه با افغانها پرداختند. چنانکه در اطراف اصفهان، نیریز فارس، خوزستان و سواحل جنوب مشابه این عمل روی داد.^۲ در کشاکش اینگونه مبارزات بود، که نادر رئیس قشون حاکم اسیورد، باباهلی‌بیک از خراسان سر برآورد. وی ابتدا به خدمت طهماسب میرزا ولیعهد صفوی درآمد. و در طی چندین نبرد یکایک مدعیان و سرانجام اشرف افغان را منکوب، و وحدت کشور را مجدد تأمین نمود. برعکس دوران صفوی اینبار هزاران تن از ایرانیان مشتاقانه به قشون نادر پیوستند. نادر پس از ایجاد امنیت و بیرون راندن اشغالگران افغان و ترک، در سال ۱۷۳۶ در دشت مغان تاجگذاری نمود، و تا ۱۷۴۷ سلطنت کرد. نادر از موناارش‌های نمونه ایران است. که نقشه‌ها و طرحهای دور و دراز در سر می‌پروراند. اما الیگارش‌ی که ادامه حیات او را به مصلحت خود نمی‌دید، به زندگیش خاتمه داد.

توده‌های شهری و روستایی که در نادر سیمای یک نجات دهنده را می‌دیدند، با عشق و علاقه بدو پیوستند، فتودالها نیز او را یاری دادند، تا با بیرون راندن بیگانگان، شرایط را برای ادامه‌ی چپاول ایشان فراهم

۱- دولت نادرشاه افشار، ترجمه آقای حمید مؤمنی، ص ۵۸.

۲- از گاتها تا مشروطیت، آقای محمدرضا فاشی، ص ۱۸۴.

سازد. نادر که با تمرکز طلبی و دولتی سازی فتودالها (الیگارشی) را از خود ناامید کرده بود، با تحمیل هزینه لشکرکشی‌ها به مردم، بدون آنکه ایشان را از غنائم بهره‌مند سازد، موجب ویرانی روستاها و رکود صنعت و تجارت شد. و لذا هردو گروه را از خود ناراضی نمود. نادر که یک سپاهی کارکشته بود، حتی الفبای مملکت‌داری را نمی‌دانست، و لذا عملاً کاری برای مملکت ایران انجام نداد.

در اینجا لازم است توجه عزیزان را به شورشهای متعدد این دوره و تقلای خستگی‌ناپذیر مردم جلب کنم. روستاییان دسته دسته روستاها را ترک کرده یا از مملکت می‌گریختند، و یا به دسته‌های شورشی می‌پیوستند.^۱

ملت بلاکشیده ایران، از نادر نیز که آنهمه به وی امید بسته بود، نه تنها بهره‌ای ندید، بلکه «حتی وحشت یک جنگ مغلوب و یا هجوم بربرها هم نمی‌توانست، خلق را به چنین بدبختی بزرگی که از پیروزی‌های حکمران مستبد آنها نصیبشان شده بود، گرفتار سازد. به نظر می‌رسد، این حکمران بیشتر از دیگران برای حقیر کردن اتباع خویش تلاش می‌کند.»^۲ «هنوی می‌نویسد: نادر در مدت اقامت خود در اصفهان مرتکب وحشیگریهایی شد، که سابقاً از خود نشان نداده بود... زیرا وی بر مردم اصفهان و حوالی آن مالیاتهای سنگین بست، و عده زیادی از اهالی را به قتل رساند.»^۳ «هنوی شهادت می‌دهد که: نادر پس از خروج از اصفهان به تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۷۴۷ و ورود به کرمان همان کشتار را از

۱- مراجعه شود به ازگاتها تا مشروطیت، از ص ۱۸۶ به بعد.

۲- ازگاتها تا مشروطیت، آقای محمدرضا شاه، ص ۱۸۹.

۳- همان.

مردم کرمان به عمل آورد، و از کرمان به مشهد رفت، و در آنجا نیز مرتکب وحشیگریهای بسیار شد.^۱

شورش‌های مردمی در زمان نادر

کار به جایی رسیده بود که روستاییان خود را در کوهها و غارها پنهان می‌کردند. «ایالت مرو چون دل زندانیان ویران و خالی از سکنه بود.^۲» معلوم نیست با چه انگیزه‌ای مجسمه‌ی این مجسمه‌ی شقاوت را ساختند و برایش آرامگاه برپا کردند؟ شاید برای آنکه ما ملت ایران را همواره بر آن نظر باشد، تیره‌روزی و بی‌کسی مردم سرزمینمان را به یاد آوریم، و با انصاف و عدالت در باره ایشان داوری کنیم. و در نظر داشته باشیم که ملت ما از دست افرادی چون نادر چه‌ها کشیده‌اند؟ تردید ندارم گروهی در پاسخ خواهند گفت، مردم حقشان بوده است! می‌خواستند زیر بار زور نروند و ستم نکشند. اما ما قبل از هرکار در ابتدای این دفتر پاسخشان را داده‌ایم. پیرانجام پیمان‌های شکیبایی مردم لبریز گردید، و سر به شورش برداشتند. کماکان عده‌ای خود را وارثان صفوی قلمداد کرده، مردم را به دور خود جمع نمودند. نظیر میرزا زینل در قزوین، اصلان میرزا در گرجستان و صفی میرزا در شوشتر.

«شورش‌های اقشار بالای فتودالهای افغان، قبایل ابدالی در هرات به رهبری ذوالفقار (۱۷۳۱-۱۷۳۰) قبایل ترکمه تکه، سارق، ایرساری و غیره در خراسان، بختیاریها (۱۷۳۲-۱۷۳۴)، کردها (۱۷۳۵) و غیره در

۱- از گات‌ها تا مشروطیت، آقای محمدرضاشاهی.

۲- دولت نادرشاه افشار، ترجمه آقای حمید مؤمنی، ص ۱۶۶.

همین سالها اتفاق افتاد.^۱

بطور کلی شورش‌های زمان نادر را فهرست‌وار چنین می‌توان شمرد:

- | | |
|------------------|---|
| ۱- در سال ۱۷۳۳ | شورش مردم کرمان. |
| ۲- در سال ۱۷۳۳ | شورش مردم لار. |
| ۳- در همین سال | شورش مردم قزوین و گیلان. |
| ۴- ۱۷۳۳-۱۷۳۷ | قیام اعراب سنی‌مذهب بندرعباس و مردم فارس. |
| ۵- در همین سال | قیام محمدخان بلوچ و پیوستن هردو قیام. |
| ۶- در سالهای ۳۴- | قیام مردم استرآباد و مازندران. |
| ۱۷۳۴ | |
| ۷- در سال ۱۷۴۴ | قیام مردم فارس. |
| ۸- در سال ۱۷۴۷ | شورش در میان قشون |
| ۹- در سالهای ۳۴- | قیام مسقط و بحرین |
| ۱۷۴۳ | |
| ۱۰- در سال ۱۷۴۴ | قیام مردم خوی و سلماس. |
| ۱۱- در سال ۱۷۴۴ | قیام صفی میرزا. |
| ۱۲- در سال ۴۷- | قیام مردم گیلان. |
| ۱۷۴۴ | |
| ۱۳- در سال ۴۷- | قیام مردم سیستان. |
| ۱۷۴۶ | |
| ۱۴- در سال ۴۷- | قیام مردم کرمان. |
| ۱۷۴۶ | |
| ۱۵- | شورش کردهای خبوشان (قوچان فعلی). |
| ۱۶- در سال ۱۷۴۶ | قیام مردم اصفهان. |

۱- دولت نادرشاه افشار، ترجمه آقای حمید مؤمنی، ص ۱۷۱.

۱۷- در سال ۱۷۴۶ جنبش‌های رهایی بخش ملی در قفقاز و آسیای میانه.^۱

شرح شورشها و قیام‌های مردمی این دوره از حوصله این دفتر بیرون است. و این مختصر نیز صرفاً برای اثبات این مدعا است، که مردم ایران هرگز در هیچ زمان دست روی دست نگذاشتند، و از خود عاجز و ناتوانی و درماندگی بروز ندادند. صفحات خونین تمامی دوره‌های تاریخ ایران گواه این مدعا است.

نادر نیز به تاریخ پیوست. از خود می‌پرسیم علت چیست که از میان این همه نخبگان قداره‌بند، چگونه نباید یک نفر نظیر پطر پیدا شود؟ نادر به خوبی می‌توانست پطر ما باشد. اما همه در این اندیشه بود که بر جواهرات و سکه‌های طلایش در گنجینه کلات بیفزاید؟ وی به آسودگی توانسته بود فتودالها و گردنکشان را مطیع سازد؛ با یاری مردم می‌توانست ایران را در عداد پیشرفته‌ترین کشورهای جهان درآورد. افسوس! افسوس! که هر بار در این کشور مردم خواستند احساس آسودگی و رهایی کنند، به بلایی عظیم‌تر مبتلا شدند. ای کاش صاحب‌نظران گرامی در پی یافتن پاسخی برای این سؤال باشند! مردم که با هزار مصیبت از ستم صفویه رها شده بودند، در دوره نادر به وضعی رسیدند که چراغ برداشته، سراغ سلطان حسین صفوی را می‌گرفتند.

نادر در ۱۷۲۷ در قوچان کشته شد، و یکبار دیگر کشور ایران را امواج ناامنی و هرج و مرج و پریشانی فراگرفت. «جنگهای خانگی به خاطر استقرار بر سریر حکومت میان دستجات فتودال ایران درگرفت.»^۲ این جنگ‌ها تا سال ۱۷۵۰ که کریم خان به حکومت رسید، ادامه یافت.

۱- این بخش چکیده عناوین شورشها (جنبش‌های خلق در دولت نادرشاه) از همان منبع است.

۲- تاریخ ایران، ترجمه آقای کریم کشاورز، ص ۹۱۳.

خورشید پاییز

«کریم خان پس از سقوط آل بویه در ۱۵۰۵ [پس از هفت قرن] نخستین ایرانی بود که در سراسر ایران حکومت یافت. در فاصله میان سقوط آل بویه و ظهور کریم خان، سلاطین یا ترک بودند، یا مغول.»^۱

خدای را سپاس که پس از هفت قرن، فردی ایرانی بر مسند حکومت ایران جای گرفت، تا اثبات‌کننده مدعای این دفتر، در مورد تفاوت فرهنگ ایرانی و غیر ایرانی باشد. اگرچه کریم خان آن کسی نیست، که اکثر تواریخ فرمایشی نوشته‌اند، همچنان که صفویه و نادر آن کسان نبودند، و در مورد شخصیت و اقداماتشان، اغراق کلی صورت گرفته است، با این همه کریم خان و دیگر سلاطین و امیران این خاندان، با هیچکس از همتایان غیر ایرانی‌شان اعم از ترک یا مغول، قابل مقایسه نیستند.

قاعدتاً می‌بایست، کریم خان پطر کبیر ایران می‌شد. اما او نیز تنها به ساختن حمام و بازار و مسجد و کاروانسرا بسنده کرد. چرا؟ چون که حتی خواندن و نوشتن نمی‌دانست. چون در جامعه‌ای زندگی می‌کرد، که از هفتصد سال پیش بدین سو تفکر و تعقل در آن گناه کبیره محسوب

می‌شد. چون در تمام این سرزمین حتی یک نفر که نیاز زمانه را درک کند، وجود نداشت. چون جمود و تعصب و تقشر و تعجر با زور و سرنیزه به فرهنگ جامعه اعمال می‌شد. چون کریم‌خان به هر حال با تکیه بر گروه‌های فنودال و بازاریان بزرگ به قدرت رسیده بود، موظف به تأمین منافع ایشان بود. و در مدت سی سال حکومتش، کار مهمی جز اندکی کاستن از مالیات روستاییان و پیشه‌وران شهری، و تأمین امنیتی نسبی کار نمایانی صورت نداد. و در ۱۷۷۹ با نامی نه چندان بد، حکومت را چون گویی در میدان مبارزه باقی گذاشت.

تا سال ۱۷۹۶ که سال تاجگذاری آقامحمدخان در تهران می‌باشد، درگیری میان بازماندگان کریم‌خان ادامه یافت. تاریخ ایران، پیروزی آقامحمدخان را پیروزی ائتلاف فنودالهای شمال بر جنوب می‌داند، که به دلیل ثروت و آبادانی، امکان تهیه سلاح‌های بهتر و نیروی بیشتری را داشتند.

آقامحمدخان را می‌توان آخرین نفر از موناشرهای کلاسیک ایران به حساب آورد که توانست به انواع حیل، موقتاً قدرت و نفوذ الیگارش را مهار نماید. اما زمانه مجالش نداد، و طعم سلطنت تمام نچشیده، فدای طینت پلید و جاه‌طلبی خود شد، و تخت سلطنت را برای برادرزاده‌اش باقی گذاشت. هرچند که قتل او در آن شرایط فاجعه‌ای عظیم برای سرزمین ما به بار آورد.

خوشبختانه در مورد ماهیت حکومتها از صفویه تا قاجاریه «جامعه‌شناسی نخبه‌شناسی» فاکتورهای بسیار جالب و تکان‌دهنده‌ای را ارائه کرده است و از این نظر الحق اثری خواندنی و مفید و ارزشمند

می‌باشد. بنابراین ما از این بخش می‌گذریم و به قسمت‌های ناگفته یا مورد اختلاف می‌پردازیم. و هم‌نوا با نویسنده محترم تکرار می‌کنیم که: «شروع اسب دوانی قاجاریه در چراگاه اختصاصی فلات ایران بد یمن‌ترین خرچرانی‌های ایلی طوایف مختلف است، که هر کدام به نوبه خود ایامی را در این سرزمین به چرا و شکار مشغول بوده‌اند.»^۱

انفجار

حق نبود نویسنده محترم جمله امین‌السلطان، آن مردک خودفروخته، که کینه ملت وجودش را اتباشته بود، تأیید می‌کردند. و بعد هم بگویند هر کس خوشش نمی‌آید، خودش را عوض کند، آن مردم بیچاره، اجداد فلک‌زده ما که مرده‌اند و رفته‌اند. چگونه می‌بایست خود را تغییر می‌دادند؟ شگفت اینجاست، که ایشان با این همه وسعت اطلاعات چگونه تقلاهای مردم مصیب‌زده را نادیده انگاشته‌اند؟ مثلاً:

در ۱۸۵۱ شورش در رشت روی داد، و حاکم را زنگوله به گردن از شهر بیرون کردند.

در ۱۸۶۹ شورش عظیمی در تالش روی داد، که در عرض یک سال چهار حکومت عوض شد.

در ۱۸۷۹ شورش عظیمی سراسر گیلان را فراگرفت، و برادر حاکم کشته شد.